



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۰۳/۲۸



عزیز الله کهگدای

یادداشتهای حافظ نور محمد کهگدای

قسمت ۵۴

غلام علی امید مدیر شعبه آرت کابل رادیو گفت :

در سال ۱۳۲۶ش موقعی که مرحوم نصرالله خان رستاقی سرشته دار اعلی میمنه مقرر و در هر رشته سرشته داشتند، امید هم رشته دوستی با تفضل مرحوم داشته و شبها را به مصاحبه های ادبی سپری می نمودیم. چون نصرالله خان یک تن از فضایل بدخشان و در فهم شعر و ادب چون ستاره درخشان بودند و من هم پیرو هر روان شعر و ادب میباشم صحبت آن مرحوم گرویده گردیده و به دیده احترام معزی الیه می نگریستم.

در یک شب بهار که هوای خوشگوار میمنه دوستداران ادبیات را سرشار و دلهای افسرده را بیدار ساخته بود، من و رستاقی مرحوم در کلبه شاعرانه شان غرق تخیلات شیرین بودیم، گاهی از کیفیت بها رو زمانی از سرد مهری های زمستان بحث می نمودیم و مجلس ما گرم شده بود، در این لحظه ملازم سرشته دار موصوف رشته صحبت ما را قطع و ورود یک مهمان گرمی را که از رستاق آمده بودند اعلام نمود. من و آقای رستاقی به استقبال مهمان عزیز که هنوز با ایشان معرفتی نداشته بودم از جا بلند و بطرف درخانه شتافتیم و هنوز پا از گلیم خود بیرون نگذاشته بودیم که مهمان گرمی با قامت خمیده چون کمان از در درآمد و آن پیر با تدبیر بسان تیر در فراز چله خانه رستاقی قرار گرفت. چهل سال از عمرم میگذشت و تا آنوقت چنان پیره مرد جوان صفت و خوش صحبت راننده بودم. بعد از مصافحه و احوال پرسی باجناب شان آشنا و در بحر شعر و شاعری مصروف شنا شدیم.

ابتدا رستاقی مرحوم مهمان محترم خود را به ترتیب لازمه خوش آمد گفته و این وضع مشارالیه مرا نیز خوش آمد، بعداً با هم معرفی و شناختیم که ایشان از جمله علما و فضایل بدخشان میباشند و تخلص جناب شان هم مولانا «راجی» بود ما هم از ایشان رجا نمودیم تا آرزوی «امید» را پذیرفته و خواهش ما را قبول فرمایند. مولانا راجی به تمنای ما گوش داده از زیر عینک با دیده کم نور، نور امیدی بدل ما انداخت و از صحبت آن گرمی فهمیده شد که در رشته ادبیات ید طولانی داشته و به زعم خود شان در توجیه و تفسیر اشعار حضرت «ابولمغانی بیدل» قابلیت و لیاقت خاصی دارند.

این تعریف و توصیف مولانا راجی که تقریباً در نظر ما خود ستایی بود، مرا متحیر ساخته و با اجازه آقای رستاقی خواستم در ضمن شوخی سویی علمی ایشان را بخود معلوم سازم دفعته موضوعی بخاطر خطورم خطور کرد که در این جا به قسم یک خاطره تحریر میدارم: گرچه درین قسمت خود را مقصر میدانم که چرا چنین وصفی نموده ام، اما طرز گفتار و رفتار مولانا راجی مرا وادار ساخت تا بیتی بسبب اشعار حضرت بیدل بسرایم که تمام اصطلاحات و کلمات بیدل در آن گنجانیده شود. پس از لحظه این بیت را ساخته بکاغذی نوشته و بخدمت مولانای موصوف تقدیم و خواهش نمودم تا آنرا توجیه و معنی نمایند:

زاستبداد معنی درتظلم پر زدن بیدل جنون ایجاد تمکین تغافل میتوان کردن

مولانا راجی پس از خواندن و مطالعه این بیت چون مار بخود پیچیده بعد تعمق و فکر زیاد فرمودند که برای یک ساعت مهلت میخواهم تا حل آنرا ترتیب و برای تان تقدیم کنم، مولانا همین را گفته و به اتاق دیگر خلوت نمود. بعد از تشریف بردن مولانا، من «امید» و آقای رستاقی مرحوم خنده ها نمودیم و چند دقیقه در غیاب مولانا راجی به مطالعه و شوخی سپری کردیم تا اینکه مولانای موصوف عرق ریزان ولی متبسم و خندان واپس آمده و با یک جهان تبختر چنین آغاز سخن نمود که بنده عین توجیه و معنی شانرا بدون تصرف شرح میدهم:

زاستبداد معنی درتظلم پر زدن بیدل

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رایرلو مخکې په خیر و لولئ

حضرت بیدل می فرمایند: کسیکه معنی چیزی را نمی فهمد و میکوشد که آنرا حل کند درحقیقت بسر خود ظلم میکند مثل شخصیکه در تاریکی شب بدون مدد نور و چراغ سفر کند، طبعاً در کدام چقری و گودال پرتاب میشود و یا سرش به شاخ درخت تصادم میکند ، همین طور کسیکه نور علم ندارد باید در پی توجیه و معنی شعر و ادب نرود :

جنون ایجاد تمکین تغافل میتوان کردن

هر زمانیکه شخص دیوانه در موقع تغافل تمکین کرد، یعنی ایجاد تمکین درجنون ناممکن است و اشخاص مجنون و دیوانه همیشه تغافل داشته و تمکین ندارند ، اگر ممکن شد که کدام شخص دیوانه درحین تغافل تمکین را ایجاد نمود آنوقت به گنّه ذات اقدس باری تعالی پی بردن آسان میشود ورنه کار محال است .

خلاصه اینکه حضرت بیدل می فرمایند که به گنّه ذات الهی پی بردن کار مشکل است . این بود صورت حل شعر فوق که از طرف مولانا راجی بعمل آمده است . ۱۳ حمل ۱۳۳۹ شمسی غلام علی امید

بابا افضل کاشی گوید :

ای دوست اگر صد هزار آئینه درست پیش آئینه ساز بری از تو نگیرد و گوید که من آئینه درست نه میخواهم بلکه، آئینه شکسته می خواهم تا استادی من ظاهر گردد ، درقیامت نیز که جمله مطیعان چون خود را عرضه دارند ندا در رسد که من عاصی می خواهم تا رحمت من بر همه ظاهر گردد .
ای دوست: جمله گفتندی لیلی ، اما آنچنانکه مجنون جمله گفتند یوسف اما چنانکه یعقوب و جمله میگویند خدای لیکن نه چون عاصی ، زیرا که همه میگویند و می سازند و عاصی ، میگوید و میسوزد ، پس ای بنده ، عاجزی طلب کن که حق سبحانه و تعالی یارضعیفان است .
این فرد حضرت بیدل همه دل نیز ازین عالم خبر میدهد :

رحمت ز معاصی به تغافل نه شکبید ز انسوست گناه هاگرازین سوست آنها

یعنی رحمت الهی از بس برای عفو معاصی بندگان مشتاق است حتی تاب تغافل هم ندارد بلکه اگر از طرف عاصی آنها گفته شود ، از آن طرف خطاب میرسد که بنده من گناهای تو کجاست تا بخشیده شود.

ز ساز معبد تحقیق این ندا است بلند که ای عدم صفتان کاشکی گناه کنید

چو مخصوص گنهگار است عفو دوست در محشر چه حسرت ها که ب-مجرم ندارد بیگناه آنجا

در محشر اگر لطف تو خیزد به شفاعت بسیار بگردند و گنهگار نه یابند

فقیر عبدالستار مشهور به « صاحب مبارک » که در انجی باغبانان سکونت داشت در قوم اندر میباشد. یکی از اجدار شان در وقت احمد شاه بابا به کابل آمده و در قلعه بهادرخان چهاردهی کابل مسکون شده اند و اسم شان بهادر خان بابا بود او مردی بود مجاهد و این که آنجا را قلعه « بهادرخان » گویند ، منسوب به جناب ایشان است .
امام یحی معروف به حضرت امام مزار فیض آثارشان در سمت شرق نهر آمو واقع گردیده است . حضرت امام یحی از بنائرامام علی نقی « رض » است . عمران روضه مقدسه اش به اراده سنیه شهنشاه بامعرفت سلطان حسین میرزای بایقرای گورگانی باجلال و عظمت بناء و احداث گردیده است .

ماخذ از مکساة القرون

کذا از زبان سید عبدالسیحان « **میر صاحب قصاب کوچه** » شنیده ام که می‌گفتند: در سنه ۱۲۶۱ ق شهادت امام یحیی بن امام زید بن امام زین العابدین بن امام حسین « رض » در افغانستان بدست نصرسیار واقع شد اکنون مرقد مبارک شان در سرپل شبرغان بنام امام خورد مشهور است .

در مسجد باغبان باشی ابتدای جاده ولایت کابل و چاراهی ملک اصغر خان دوقبر است یکی قبر موسی خان که پسرش پهلوان خان ونواسه اش آغه محمد خان وکواسه اش شیرمحمد سنگتراش بود . مسجد باغبان باشی را سابقاً به نام مسجد موسی خان می گفتند و قبردومش مدفن فیض احمد نام یکی از مریدان مجنون شاه بود. من شیرمحمد خان سنگتراش را دیده بودم وی بعمر یکصد سال کمابیش بود و در جمله سنگتراشان ارگ شاهی کارمی کرد اما بسیار منحنی ، فرتوت و زهیر بود. شیرمحمد خان مرحوم از جمله غازیان جنگ دوم افغان وانگلیس است ، و در آن وقت تحت رایت جنرال محمد جان خان وردک درگردنه علی آباد کابل با انگلیس ها غذا کرده بود .

راوی سردار محمد حکیم با لحن خوش در محفلی چنین حکایت کرد :کریم خان زند ملقب به وکیل الرعایا برای ملاحظه کدام قصر خود که زیر تعمیر بود ایستاده و تماشا می کرد در حالیکه قلیانچی چلم دانه نشان را بطرف دهنش نزدیک می کرد یکی از مزدوران که طبق کُل بر دوش داشت ، چلم را دیده رو به آسمان آهی کشید. وکیل الرعایا سبب آه کشیدن را از وی پرسید ؟

مزدور گفت: آنکه به طرفش رو آوردم آن هم « کریم » است توهم « کریم » هستی ومن هم « کریم » نام دارم ولی کریم حقیقی مرا کریمی خلق کرد که بیک دود تمباکو از کدام چلم دیگری هم قادر نیستم و ترا کریمی پیدا کرده که چلم دانه نشان را نزدت آورده اند ، اما میل نداری .

کریم خان زند وکیل الرعایا بسیار متأثر شده همان چلم را باهم کم وکیفت وزیبایی آن به وی بخشیده و علاوه کرد: هوش کن که اگر آنرا فروختی ارزان نفروشی ، روز دیگر چلم مذکور را وزیری از نزد مزدور به سی هزارروپیه خرید.

پایان